

## منشآت جامی

سامعه در ذوق سماع ولذت استماع آن گوش هوش بر روزنه کاخ نهاد، جیب  
فکر و دامن خیال را، همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسد، از عقود درونقود  
لؤلؤ و گهر مالامال ساخت، ناطقه مخدّرات عذرا و مستورات حسنی معانی را مجردان  
لباس<sup>۱</sup> ملّع حرفی مقطّع و کساء مخطّط مجلّی بعجم و نقط، در بر گرفت. پاگیر گانی  
دید کانهن الیاقوت و المرجان نشان ایشان، دوشیز گانی نم بطنمهن انس، و لاجان، درشان ایشان.

### بیت:

چنان آمیخت با ایشان دل ریش که پندارد دوئی برخواست از پیش  
از آن معاً و ازدواج، مخالطه<sup>۲</sup> و امتزاج چندان نتایج لطائف و دقایق معارف  
و حقایق کرده شد که زبان خامه بیان از ادای آن قاصر است و بنان خامه زبان از استقصای  
آن حاصر.

### شعر:

واسکت عمّا فیه زکب<sup>۳</sup> و لایفی      ببعض معان فیه کل کلامی  
بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز      ز درک معنی آن فهم و وهم عارف و عامی  
اضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه تحیاتی بری از تکلفات منشیان سخن‌ور  
و عبودیتی مصون از مبالغات شاعران نظم‌گستر، بلکه دعائی چون سرّ سینه صوفیان  
نتیجه کشف و الهام و ثنائی چون زاده خاطر عارفان قرینه جمعیت و حضور تمام مقرون  
بانواع نیاز شکستگی و مشحون با صنایع و تعلق و دلبستگی بموقف عرض مطلع انوار

۱- «ظ» ، مجرد از لباس      ۲- «برخواست» صحیح است .

۳- شاید، معانیه      ۴- «ومخالطه» صحیح است .

آن لطایف<sup>۱</sup> و منبع اسرار معارف اعنی محیط الفضل و الافضال و محیط قوافل الآمال .

### شعر :

ذامکر مات صار صبّا جلّاله  
دریا دلی که بر دل دریا بگذرد<sup>۲</sup>  
هر چند گشت این فلک آبگون نیافت  
زینسان که فیض او همه آفاق را گرفت  
آید فزون ز دفتر ایام اگر کنم  
گویم دعای او که ز آمین قدسیان  
لازال فی خلود دولته و شمول نعمته غوثاً للاسلام و المسلمین عوناً لاصحاب الصدق و  
ارباب الیقین، رسانیده میشود .

تسکین نوائی اشواق و لوایح درد اشتیاق که در مجمره<sup>۳</sup> سینّه مجبان افر وخته اند  
و برای دفع عین الکمال از آن حال حبّ حبّ اغیار اسپندوار بران سوخته بتر کیب  
حروف و کلمات که از عوارض لواحق انفاس انسانی است و بترتیب اقلام و اوراق که  
شاخ و برگ اشجار ریاض سخنرانیست، بمنزله اطفاء طوفان نیرانست بارسان نفس ،  
بمثابه<sup>۴</sup> اخفاء آتش سوزانست بالقاء خاشاک و خس، هیپات، هیپات .

### بیت :

بالا گرفت آتش ما کی توان فشاند  
در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان  
ورخود بفرض ساده دل<sup>۵</sup> در دمد نفس  
باشد مجال شعله نهفتن بخار و خس  
لاجرم خامه شکسته زبان مجزه<sup>۶</sup> بسته دهان از آن مقوله رمزی در میان نمی آرد  
و حرفی بر لوح بیان نمی نگارد .

۱- ظاهرآ «آن» زائد است و تنها کلمه «لطایف» صحیح است .

۲- «ظ»؛ صیت      ۳- «ظ»؛ «چو بگذرد»

۴- «ظ»؛ «و بمثابه»      ۵- «ظ»؛ ساده دلی

۶- «ظ»؛ و محیره

## بیت :

چونست حدّ زبان شرح حال دل دادن      زبان چرا نهم از خامه دردهان دوات  
بعده اشارت دلپذیر درباب توجه این فقیر بر زبان خامه لطافت صریر گذشته  
بود، شهبازجان از آن تفقّد در پرواز آمد، طاوس<sup>۱</sup> چنان از توّد در اهتزاز، امانمیدانم  
بوسیلت کدام فضیلت روی ضراعت و ابتهال در آن قبله اقبال توان آورد و بذریعه کدام  
منقبت احرام حریم جلال آن کعبه امانی و آمال توان بست .

## بیت :

گردد حکم که چون خامه ز سر ساز قدم      مخلصانرا نبود چاره ز فرمان بردن  
لیکن این خرده که در فضل و هنر من دارم      نتوان جانب آن معدن احسان بردن  
دأب دانسا نبود قطره بیجر آوردن      کار زیرک نبود زیره بکرمان بردن  
معنا بارها در خاطر میگردد که لا ابالی وار اندیشه قلّت بضاعت و ملاحظه عدم  
استطاعت نا کرده قدم صدق در بیدای این آرزو نهم و عاشق کردار از ترا کم انواع  
محن و تلاطم امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در دریای این جست و جو افکنم ،  
اما چه چاره چون ریاح تقدیر زوزق تدبیر را بصورت<sup>۳</sup> مقصود نمی راند و ملاح توفیق  
سفینه امید را بساحل مراد نمی رساند .

## بیت :

هردم بدست جهد کشم بادبان سعی      بر کشتی امید درین لجه کهن  
تاره بساحل کرمات آورم ولی      جری الریاح لیس کما تشتهی السفن  
و حالا همگی همت و تمامی نهمت متوجه آنست که عنقریب از زمره مخاطبین  
بامر اموال الحج و العمرة لله بنیت اذا مناسکنا عمرة و حج که وجه توجه قاصدان و یاتون  
من کل فج عمیق می باشد احرام زیارت بیت الحرام که رکن اسلام و حج جمهور خواص  
و عوام است بسته شود و قیام بوظیفه طواف سده سده مقام آن زبده کرام عمره<sup>۴</sup> اکابر

۱- «ظ» : «وطاوس»      ۲- «ظ» : «من دارم»

۳- «ظ» : «صوب»      ۴- «ظ» : «که عمده»

انام ومفاخر ایام است نموده آید .

بیت :

از حج بودم عمرهٔ وصل تو توقع  
نا کرده قران با تو خود از حج چه تمتع؟  
امیدواری بعموم کرم وشمول نعم حضرت باری عزّشانه آنستکه حصول این امل  
قبل قضاء الاجل دست دهد و وصول بهذه الأمانیه قبل حلول المنیه روی نماید .

بیت :

پیش از آن دم که اجل جیب خیالم گیرد دارم امید که دامان وصالت گیرم  
هر چند ذرهٔ حقیر از آن نازکتر است که زبان مخاطبه گشاید ومورچهٔ ضعیف  
از آن حاملتر<sup>۱</sup> که با سلیمان در معرض جواب وسؤال در آید اما چون ابتداء این معامله  
وانتشار این مقاوله از آن جانب بود رجاء واثق وامید صادق که جرأت<sup>۲</sup> مفضی بغرامت  
نشود واین گستاخی منتهی بهسأمت نگرردد .

بیت :

مرا با تو لطف تو گستاخ سازد که کلامک من این طرز معنی طر ازاد  
و گرنه چو من ذرهٔ ایرا چه یارا که باقرص خور مهرهٔ مهر بازد  
چو<sup>۳</sup> مخدّرات معانی شوق وغرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اندرون<sup>۴</sup>  
وموی از روی پوش مرصع صورت کلامی و کیسوبند معنبر ارقام کتابی جو<sup>۵</sup> جلوئهٔ نمایش  
یافت مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتامشان از خلخال دعای استجابت مآل  
سمت آرایش پذیرد .

بیت :

تانهد دست قضا از پرچم رایات ملک شاهد اقبال را بر چهره زلف مشکفام  
باد پرواز همای همتت برتر از آن کز شکنج زلف آن شاهد فتد در بندوام<sup>۶</sup>

۱- «خاملتر» صحیح است . ۲- «ظ» : که این جرات

۳- «ظ» : چون ۴- «ظ» : «مستهام اند، روی»

۵- «جو» زائد است ۶- «ظ» : بند ودام

بی عیازی<sup>۱</sup> جانب مقصود کلبی<sup>۲</sup> و السلام.

بلکه باد آن زلف جاروب رهمت تابی بری

بر عنوان مکتوب نوشته شده بود :

بحق الوداد قبیل یدیهیم  
قل له دم علی الکفوف لیهیم

یا کتابی اذا وصلت الیهیم  
واذا رایت ثم فؤادی

### رقعة آخری

تخلف<sup>۳</sup> از مقتضای انا و اتقیاء امتی بر آء من التکلف شیوه<sup>۴</sup> مقتبسان انوار نبوی  
و شیوه<sup>۵</sup> مقتفیان آثار مصطفوی نیست تحیتی بی دعوتی<sup>۶</sup> سخنوری و عبودیتی بی رعونت  
مدح گستری لابل .

### شعر :

دعائی که نبود بداعی مضاف      زعجب ریابل کز اخلاص صاف  
چو فانی بود بنده ای در دعا      نه اخلاص گنجد دراو نی ریا  
بود خواستی از شوائب سلیم      در او تافته از قدیر علیم

نثار ساحت جاه و جلال و عرصه عزّ و اقبال در دولت مندی که بر هر چه عقل  
دوران دیش از شمایل معنوی و فضایل دینی و دنیوی که بنای ثنای مدحت گزاران و اساس  
ستایش محمدت شعاران بر آنست اندیشه می گمارد مساعی جمیله و عوارف جزیله آن  
حضرت اضعاف آن در اطراف و اکناف جهان صورت انتشار یافته است و سمت اشتهار  
گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح و اضحات داشته و از مقوله تبیین بیّنات انگاشته  
بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید .

### بیت :

چگونه در اوصاف صاحب دلی      که مدحش بود نقل هر مخفلی  
بهر وصف لایق چو روی آورم      که راه مدیحش بآن بسپریم

۱- «ظ» : بی عیازی      ۲- در اینجا کلمه «رقعة آخری» افتاده .  
۳- «ظ» : تخلف      ۴- يك «من» زائد است .  
۵- شاید این یکی «شیمه» باشد .      ۶- «دعوت» صحیح است .

که دانند خورد<sup>۱</sup> و بزرگ جهان  
 که بی‌صرفه باشد در آن گفتگوی  
 که گوید کسی روشن است آفتاب  
 که گردون رفیع است و گردون بلند  
 فالاید من فتح باب الدعاء  
 مدنی عمره من صرف الدهور  
 علی مسند العز طول الزمان  
 به‌صاف مغبوط اهل الکمال

بآن وصف مشهور باشد چنان  
 کم‌صرف از اثبات آن وصف روی  
 زبی دانشی آید اندر حساب  
 نگوید زبان آور هوشمند  
 و اذا کان ینشد باب الثناء  
 وقاه الذی ملکه لایبور  
 و ابقاه بالطول والامتنان  
 و رقاہ مرقی عزیز المنال

### رقعه اخری<sup>۲</sup>

مرائی مشاعر حسی جسمانی و مجالی مدارک عقلی روحانی چنان از فروغ  
 طوابع انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آنحضرت مالا مال است که توهم‌دوئی  
 و تکلف من و توئی از میان برخیزد و لاجرم اظهار شوق و غرام و تعطش و معوام<sup>۳</sup> را که  
 منافی غیبت و مقتضی اننیت<sup>۴</sup> از صوب صواب دور میدارد و از طریق تحقیق بعید می‌شمارد.

### بیت :

زبس صورت آن جمال و کمال  
 دل و دیده زان پر بر آمد چنان  
 رسیدم ز نام و خیال و فراق  
 رسیدم<sup>۵</sup> ز شرح غم اشتیاق  
 نگوید خردمند با خویشان  
 که میسوزم ای من از شوق من

و معینا دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال و اتحاد را مانع علی‌الدوام  
 همگی همت بآن مصروف می‌باشد و تمامی خاطر بآن مشغوف که حضرت حق سبحانه  
 تعالی از مکمن غیب لطیفه‌ای بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر

۱- «خرد» صحیح است ۲- «ظ»؛ «واذ»

۳- در اینجا کلمه «رقعه اخری» افتاده . ۴- «ظ»؛ «هوام»

۵- بنظر می‌آید جمله غلط است و باید چنین باشد، «که منافی غیبت و مقتضی بینیت است»

۶- «برخواست» صحیح است . ۷- «رهیدم» صحیح است .

را با باطن موافق گرداند تا چنانکه دل مخزن جواهر اسرار کمال اوست دیده مطرح  
لوامع انوار جمال او شود چنانکه<sup>۱</sup> زبان مظهر صنوف مناقب و فنون مآثر اوست گوش  
مستقر زمون<sup>۲</sup> غرایب نکات و نوادر او گردد .

### مثنوی :

خوش آندم که بامعنی جان و دل      شود متحد صورت آب گل<sup>۳</sup>  
برنگ بصیرت بر آید بصر      ز دیدار جانان شود بهره ور  
چو باشد زبان طوطی شکرش      شود گوش هم حقه گوهرش  
و چون در این ولا خواجه فقیر پرورده که از جوانمردی به پیری نام بر آورده  
لوای ولای آن حضرت بردوش و حمایل شرح<sup>۴</sup> شمایل آنجناب در آغوش با مکتوبی  
مرغوب هر مقصود و مطلوب خورشیدوار پرتو اقبال بر پروانه مسکینان انداخت و بنور  
حضور خود کاشانه تار یک نشینان را مؤثر ساخت آن دغدغه متاگد شد و آن داعیه متاابد  
گشت بلکه واجب چنان می نمود که بهر چه اشارت عالیه نفاذ یافته بود بی جرأت و  
گستاخی تائی و تراخی کمر مطاوعت بر میان و بارگی مسارعت زیر ران طریق انقیاد  
سپردی و طریقه حسن اعتقاد پیش بردی اما چون بال همت برشته علایق بسته بود و  
پای عزیمت در سنگ عوایق شکسته آن نیت در خیر توقف ماند و آن اهنیت در  
معرض تعلل و تسوف افتاد .

### مثنوی

دریغا که بردست من نیست کار      که آرم بکف حلقه زلف یار  
تقدّر که پرداخت کار جهان      ز من داشت سرّ قضا را نهان  
چو گیرم پی کاخ دولت کمند      قضا افکند زان کمندم به بند  
چو بر شاخ سنگ افکنم میوه جوی      نه بر میوه بل کایدم برسوی

۱ - «ظ» : و چنانکه  
۲ - «ظ» : رموز  
۳ - «ظ» : آب و گل  
۴ - «ظ» : و شرح  
۵ - «ظ» : حیز

ملتس آنکه خواجه مشارالیه بشف پایبوس مشرف شود و مهمات آنجایی  
بحسن اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت رود که زودتر مراجعت فرماید باشد که  
بعون عنایت و فضل بی غایت حضرت حق "سبحانه و تعالی درمرافقت و موافقت ایشان سفر  
مبارک میسر گردد و حضرت مهمن منان به محض فضل و امتنان اولیاء آنحضرت را  
حسب الامکان از مکاره مصون و از مکاید مامون در مقرر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد  
بالنبی و آله الامجاد  
در عنوان نوشته بود

## بیت :

ای بسته لب از شرح غم تنهایی  
خوش آنکه رسی بیار و لب بگشای<sup>۱</sup>  
بر خود شده پیچان ز دل سودایی  
سر دل خویش يك يك بنمای<sup>۲</sup>

## جواب مکتوب دیگر

## بیت :

این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت دروی از کافور رسته سبزه عنبر سرشت  
با خود از نو بر بیاض صفحه نور وجود چند حرفی کلك صنع از ظلمت هجران نوشت  
رشحات سحاب بر و نوال و قطرات غمام فضل و افضال از نایر<sup>۳</sup> کلك مشکبار  
و قلم گوهر نثار فیضان کرده مزرع رجای لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید  
جگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه<sup>۴</sup> و تر ساخت و نفاخت بساتین نطق و بیان و  
فتوحات ریاحین علم و عرفان از مهیب<sup>۵</sup> سطور عنبر نسیم و خطوط عبهر شمیم وزیدن  
گرفته دماغ جان نزدیکان دور و مشام جنان و اصلان مهجور را معطر گردانیده .

## رباعی :

رشح قلم تو چشمه آب بقاست  
این رشحه و نفعه را زمن باز مگیر  
و انفاس خوش تو نفعه باغ و فاست  
زیرا که دلم زنده باین آب و هواست

۱- «ظ» : بگشایی      ۲- «ظ» : بنمایی

۳- «ظ» : نایره      ۴- «ظ» : تازه



باامداد آن زشجات واعداد آن نی ابر بنان بلکه ابر نیشان خامه مواد جواهر  
تجیبت ودعا و لالی محمدت و ثناء نثار آن مجر مکرمت و دریاء جود و موهبت میگرداند  
امید است که صدق سمع قبول بآن مفتتح گشته هر یک را قدر درّی سامی و قیمت  
گوهر گرامی ارزانی دارد .

## بیت :

سخنم قطره بود سمع قبول تو صدف قطره را دولت دردانه شدن از صدفست  
دل مستهام بر خاطری<sup>۲</sup> اکرام میخواست که فیض خانه مجبره واحد<sup>۳</sup> گشوده  
و از ماده مداد استمداد نموده حرفی چند در شرح مشعلهای حرقت فراق خامه را بزبان  
دهد و سطری چند در میان گرمیهای محنت اشتیاق بانامه در میان نهد و اما خامه با آن  
همه تیز زبانی آن<sup>۴</sup> اقلام بران صورت کشیده و نامه باین همه تنگ رویی از قبول این  
معنی بر خود پیچیده آری آری. مصرع: نی نیست مرد آتش و کاغذ حریف آب .  
علی الدوام خاطر فاتر بواسطه سابقه تعارف روحانی آرزومند رابطه تالف  
جسمانی می باشد اما چون مرادی<sup>۵</sup> درین نشیمن حکمت منوطه بوجود اسبابست و  
مر بود<sup>۶</sup> بتحقق شرایط از همه باب و آن هنوز در ممکن قوت آرمیده است و بظهور در  
موطن فعل نینجامیده لاجرم جمال آن مطلوب بحجاب عزت محتجب می نماید و چهره  
آن مقصود بنقاب امتناع منقّب .

## بیت :

یار رخسار نهفته است پس پرده راز آه اگر باد صبا پرده گشائی بکند  
قافله سالار همت شاداید بوادی کوشش گذرانیده و خود را بساحل دریای کوشش  
رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری لنگر اندازد و بادبان فروتنی و افتادگی

۱- «ظ»: بحر ۲- شاید: «بر خاطر» صحیح باشد .

۳- عبارت مخدوش است و اصلاح آن ممکن نگردید- شاید «مجبره واحد» باشد ؟

۴- «آن» زائد بنظر میرسد

۵- شاید «ماوی» صحیح باشد ؟ ۶- «ظ»: مربوط

برافرازد و در اسرع مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر و فناء و کلاء<sup>۱</sup> محبت و ولارا که  
 رهروان شوارع نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و انکسار از آن سرمایه‌ای عزیزتر  
 ندیده‌اند و از آن معانی نفیس‌تر نشنیده‌اند بآن عتبه رفیع مرتبه که معب<sup>۲</sup> ینا بیع فضیلت  
 و کمال و مقتر سفاین امانی و آمال است برساند اما چه سود چون ملاح تقدیر مساعدت  
 ننموده و شرطه توفیق موافقت نفرموده .

## بیت :

فقیر ممتن از بر براه بحر شتافت      که بروصال توبی رنج پای یا بد دست  
 متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز      شکست کشتی و ملاح مرد و باد نشست  
 سخن دراز گشت و ابرام از حد ایجاز در گذشت لایزال مجاری احوال منهج<sup>۳</sup>  
 استقامت واقع باد و درازی<sup>۴</sup> عز و اقبال از مطلع سعادت و کرامت لامع .  
 بر عنوان نوشته بود :

## بیت :

این نامه که خامه را از این دلخسته      گفتست فرو بگوش تو آهسته  
 زهار که بر دیار جانان گذری      آنرا برسان بسوی او سر بسته

## مکتوب دیگر

سلام قولاً من رب رحیم و تحیه فاضلاً من بر کریم

علی مفضل قد شاقنی بوصاله      وان لم فزه الابطیف خیاله  
 عشقت و مسا بصرته غیر اثنی      سمعت من الحاکین وصف جماله  
 تا گهر وصف ترا شد صدف      سامعه بر باصره دارد شرف  
 دیده فشاند ز حسد خون که چند      از خبرت گوش بود بهره مند  
 کی بود آیا که شود بهره ور      دیده ز دیدار چو گوش از خبر

۱- «ظ» کالا      ۲- شاید «مغب» یا «مصب» باشد .

۳- «ظ» «در منهج»      ۴- «ظ» دراری

۵- «ظ» «لم افز»

شوق آرزومندی بشرف دستبوس حضرت و خداوندیکه همت<sup>۱</sup> دولتمند آن و نهایت نهمت بلند آن بیش از آنستکه بمددکاری دوات دهان بسته و دستیاری قلم زبان شکسته در طی صحایف نشر آن مقدور باشد و در طول طوامیر عرض آن میسور اما چون درین ولا جناب زبده العلماء وعمدة الفضلا کاشف حقایق العلوم وموضّع طرائق الفهوم ذوالملکات القدسیه والکمالات الانسیه المولی اکرم ۲ الامجد نورالمسلم والیدین محمدکه از آن وقت باز که متوطن این دیارند بتورّد وتفقد این فقیر اهتمام تمام دارند عزیزمت آن جانب کرده بودند و روی توجّه بآن جهت آورده ، این رقعہ مصحوب ورقی چند در شرح قصیده میمیه فارسیه علی ناظمها الرضوان والتحیه، اظهاراً لخلوص الاعتقاد و تأکیداً لرابطة المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص گشته تحفه مجلس شریف وهدیه موقوف منیف میگردد. مصرع: زهی سعادت اقبال اگر قبول افتد، و چون شواهد فضل کمال واستحقاق واستبهاال جناب مشارالیه از آن اجلی است که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد وبواعث اکرام وافضال خدام سدره<sup>۲</sup> سدره مثال از آن اقوی که بتحریر و تحریض مفتقر باشد در آن باب شروع نمیرود .

## بیت :

شاه شناسد گهر شاهوار      صنعت دلّاله نیاید بکار  
خدمت خواجه درویش مشرب در جوانی بر پیری ملقب مقدم مقدّم شریف  
ارزانی داشته همواره بذکر اخلاق ونشر مراسم اشفاق خادمان آستانه وملازمان آن  
دولتخانه زبان تر دارند ومشام جان مشتاقان معطر. آری .

## مثنوی :

خار که همصحبتی گل کند      غالیه در دامن سنبل کند  
نافه چو باهشک شود رازدار      جیب صبا گردد از آن مشکبار  
زیادت ابرام شرط نیست توفیق رفیق باد وسعادت زیادت، والسلام

۱- «ظ»؛ «غایت همت»      ۲- المولی الاکرم

۳- «ظ»؛ «سده»

## رقیعة اخري

بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار واختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی و جناب مولوی را احسن الله عاقبة که عزیمت آن کعبه آمال کرده و روی توجّه بدان قبله اقبال آورده از بازیافتگان آن آستانه که منزلگاه راستانست التماس تفقدی و استدعای توّددی می باشد اما .

## مثنوی :

چه حاجت که گویند با آفتاب  
که برق است نزدیک یادورتاب  
چو خورشید تابان دهد فیض نور  
نه نزدیک محروم ماند نه دور  
توفیق رفیق باد والسلام .

## این مکتوب بقاضی زاده روم نوشته شد

## شعر :

آروم ابعدی من ملیح الروم  
و هواه حلّ بقلبی المهوم  
لولا رجاء الوصل منه محققاً  
لاختلّ نظم و جودی الموهوم  
شد از تو معدن حسن و جمال روم خوش آن  
که در هوای تو رخت وفا بروم کشید  
رسید پیش تو دائم حدیث گریسه من  
به بین که دور ز رویت چها بروم رسید  
بعد از تعرّض بعرض تحیات بجناب عرضة عرصه جلال  
حلال اشکال اشکال غاهضة  
النتایج خافية المتاهج علوم حقیقی و فتاح مقاعد قواعد  
عسيرة المدارك عریضة المسالك معارف  
تحقیقی الذی وفق بصرف همته نجو بیان المعانی بیدیع  
منطقه و فصیح کلامه و فاز لبدن ۲ جهده  
و طاقته بتمهید اصول الدین و بسط فروع و حکامه ۳  
ذی المیل الطبیعی بالتأیید الالهی الی ریاضة  
نفسیة المرصیة لاکتساب الکلمات الحکمیة العلمیة  
و العملیة

## شعر :

شمس الذکا طود العلاء زین الهدی  
کهدف الوری بمکارم و رسوم  
جلت فوائد مدحه ان تنطوی  
فی طی منشور ولا منظوم  
لازال فی حل الامور و عقدها  
متسايداً بالواحد القیوم  
و حباه فیاض العلوم بفضله  
علماً یودیة الی المعلوم

میگردد<sup>۱</sup> که چون مغاوضه فضیلت انما الذم من الماء الزلال علی انظمان النظام بر لب تشنگان وادی فراق و جگر خستگان بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل غمدیده را صفای آن مشرب صافی بصفو مسرت وافی رسانید و جان ستم رسیده<sup>۲</sup> عنذوبت آن مورد عذب ان مرارت<sup>۳</sup> عذاب هر مخالف و منافی رهاوند .

شعر :

فقبلتها ثم قبلتها      بصحفا الامانی بلازیغ طرف  
فكانت كما شئت لفظ بلفظ      وجات ۴ کمارمت حرفاً بحرف

از مضمون آن جناب مفهوم شد حکایتی که این فقیر گاه گاه بر سبیل تمنی بر زبان گذرانیده بود و به سامع شریفه بعضی از مخادیم رسانیده در مجلس شریف لازال سامیا مذکور شده و بامضاء آن مأمور گشته لاجرم تأکیداً لرابطة المحبة والاعتقاد بلا انقیاد آه لاهره الواجب الانقیاد با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و تفرق باد و تشتت احوال و فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب عجاله الوقت را ورقی چند فراهم آورده و چون زنبیل درویشان در یوزه کرده از هر گوشه‌ای توشه‌ای و از خرمنی خوشه‌ای سمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت تنگ بود و قاصد بی درنگ آنچه آغاز کرده شده بود بانجام نینجامید رجاء واثق است و امید صادق که عنقریب قریب مجیب عزشانه توفیق ترتیب و تلفیق آن رفیق گرداند و مخزون خاطر را بظهور آورده به مجلس آن مربع افاضل بانواع فضایل مشحون برساند بمنته وجوده و السلام و الاکرام

### وقعة اخرى الي بعض الاصدقاء

صحيفة شريفة منظوی بر عبارات و اشارات لطيفه در اطيب اوقات رسيد و قهط<sup>۵</sup> رسيدگان خشك سال هجرانرا خرسندی داد و تن را نير و مندی .

۱- کلمه‌ای قبل از «میگردد» ساقط شده و شاید چنین بوده : مرفوع میگردد .

۲- «ظ» : رسیده را      ۳- «ظ» : از مرارت

۴- «ظ» : و جات      ۵- «ظ» : بل انقیاداً

۶- «ظ» : بال      ۷- «قحط» صحیح است .

بیت :

اتَّقَوْنِيْ بِهَذَا الِآسَدِيْ ۱      تَتَّقَوْنِيْ بِمَهْجَةِ الْمُعْتَدِيْ ۲

و در آنجا از کلیات امور این فقیر استخبار نموده بودند جزئیات<sup>۳</sup> احوال استفسار فرموده وقت حاضر در جریان امور بر نهج سابق است و زمان حال در تحول احوال یا ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بوده بر ضمیر منیر روشن خواهد بود: و بر خاطر عاطر بین .

بیت :

ای کرده حدیث عاشقان دیر بدیر      بر پریش حال بی دلان گشته دلیر

بر عاشق از جان و جهان آمده سیر      امروز بود چودی و دی هم چو پریر

همگنان را از گرفتاری بخود بر هاند و گرفتاری بخود<sup>۴</sup> گرفتار گرداند بمنه وجوده

رقیة اخری

الی بعض الاحباء المتوطنی بجر و ناعنی هر موز (کذا) .

شمس تنوّرت و اضانت بهاجرون      ما اسعد الذین الیها بهاجرون

زینسان که ز ابر دیده دریا بارم      روزی فکند بموج دریا بارم

جو<sup>۵</sup> یار گرفته جا بدریا بارست      خواهم برد این سیل بدریا بارم

مرفوع آنکه احوال انجا بموجب دلخواه است و دیده انتظار بمقتضاء وعده

خدمتش بر راه وسعادت مستدام والسلام :

بقاضی مجدالدین حسن بزرگدی نوشته شده

شعر :

وردت علی صحیفه من فاضل      فی الفضل فاق افاضل الافاق

لازال مجدداً لالانام ممجداً      حسن الشمایل طیب الاخلاق

۱- «ال» قبل از «الذی» زائد است      ۲- «ظ»؛ المعتدی

۳- «وجزئیات»      ۴- «ظ»؛ و بگرفتاری خود

۵- «ظ»؛ چون

نی کلکت نیافت<sup>۱</sup> فکر ترا      بنبات<sup>۲</sup> حسن پرورده  
 غرّه صبح راو طرّه<sup>۳</sup> شام      رشك رخسار نو خطان کرده  
 قصه گوته شب دراز مرا      پیاره پیاره بروز آورده  
 نامه چون غنچه نوشکفته<sup>۴</sup> تو بر توی مشک و عنبر بویی که در بها<sup>۵</sup> حد اعتدال  
 از شاخسار لطف و جمال دمیده و از هرتویی<sup>۶</sup> آن نسیم وفا، شمیم موّت و اخوا به شام جان  
 و دماغ جنان رسیده در اطیب اوقات و اریه الفوحات انّ لربکم فی ایام دهر کم نفعات این<sup>۵</sup>  
 ریاض فضل و کمال و حدایق اکرام و افضال خدمت مولوی اقصوی اعلمی اکرمی  
 نزمت بخش ویرانه رنجوران فراق عطر افشان<sup>۶</sup> کاشانه مهجوران مشتاق گشت .  
 بقیه دارد

۱- شاید «نبات» درست باشد ؟

۲- شاید «بنباتان» صحیح باشد ؟      ۳- «ظ» : بهار

۴- «ظ» : هرتوی      ۵- «ظ» : «از آن»

۶- «ظ» : و عطر افشان